



در موافقت با نصر تردید دارم

محمدجواد استادی

پروفسور تد پیترز، یک متخصص الهیات لوتری روشی است. او که مدرک دکترای خویش را از دانشگاه شیکاگو دریافت نموده، هم‌اکنون به عنوان استاد پژوهش‌های کلان الهیات روشی در دانشگاه الهیات لوتران مشغول فعالیت است. او جز تدریس الهیات مدرن و پست مدرن، سردبیری چندین ژورنال علمی در حوزه الهیات را نیز بر عهده دارد. این متفکر مسیحی مسئولیت‌های مختلفی را نیز بر عهده داشته، از جمله مشاور ارشد پژوهشگر سازمان اسلامی علوم پزشکی. از پیترز که یکی از پژوهشگران مطرح حوزه علم و دین است تاکنون دو کتاب به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده که عبارتند از: «فلسفه علم و دین در اسلام و مسیحیت» و «بازی در نقش خدا؟ جبر گرای ژنتیک و آزادی و اختیار بشر». آنچه در ادامه می‌خوانید گفت‌وگوی گفتمان‌الگو با این چهره برجسته جهان مسیحی در باره نسبت دین، عقلانیت و توسعه است.

توسعه امروز جهان غرب تا چه حد به الهیات مسیحی نزدیک است یا چه نسبت دیگری با آن دارد؟

زمانی که درباره غرب مدرن سخن می‌گویم، به دوران موسوم به روشنگری و عصر معاصر اشاره می‌کنیم. منظور دورانی است که از قرن هفدهم آغاز شده و تا به امروز نیز ادامه داشته است.

در طول دورانی که اصطلاحاً قرون وسطی خوانده می‌شود، دو نکته قابل توجه وجود دارد: از طریق سرزمین اسپانیا، برخی از ترجمه‌های عربی از آثار ارسطو به سرزمین‌های مسیحی لاتین زبان راه یافت. در نتیجه محققانی چون سنت آلبرت کبیر (آلبرتوس مانگوس) و توماس آکوئیناس یادآور شدند که فلسفه و علوم یونان باستان به خوبی تکنیک‌های پزشکی در اسلام توسعه و گسترش یافته‌اند. علم‌جویی و پیگیری علوم توسط این متألهان مسیحی تا دوران معاصر نیز ادامه یافته است و همچنان مؤثر و ایفاگر نقش می‌باشد.

نکته دوم این است که الهیات مسیحی متکی بر نوعی «عقلانیت» بود. مراد از عقلانیت همان است که توسط افلاطون و ارسطو در یونان توسعه و رشد یافته بود. اندیشمندان عالم مسیحی معتقد بودند که فلسفه الهام و انگاشت و تجلی‌ای طبیعی برای عمل خداوند در خلقت را ارائه می‌نماید. در حالی که متن مقدس تجلی ویژه و

می‌دهم. این یک تلقی از عقلانیت است. عرفای ما هم با عقل (به معنای عقل استدلالی) چندان بر سر مهر نبودند. به قول مولانا «عقل قربان کن به پیش مصطفی». آنها نوعی «ایمان‌ورزی شورمندانه» را توضیح داده و بر صدر می‌نشانند. نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است: در سنت اسلامی کسانی مثل معتزله و فیلسوفان و متکلمان را داریم که تنور عقلانیت را به معنای سوم و چهارمی که طرح کردم، گرم می‌کردند. ما می‌توانیم ایمان‌گرا نباشیم. در دل سنت اسلامی هم کسانی بودند که در این مسیر، حرکت کرده‌اند. می‌توانیم رابطه عقل و دین و یا رابطه علم و دین را نسبت‌سنجی کنیم و لزوماً ایمان‌گرا نباشیم. در مغرب‌زمین هم این‌گونه کسانی بوده و کار را صورت‌بندی کرده‌اند.

ما در سنت خود یک طایفه ایمان‌گرا هم داشته‌ایم که در صدر آن عرفا قرار داشتند و عقل را طفیلی عشق می‌پنداشتند. در عین حال طایفه متکلمان و فلاسفه را داریم که از عقلانیت دینی به معنای سوم و چهارم یاد کرده‌اند. من فکر می‌کنم در جهان کنونی به شرطی به نتیجه می‌رسیم که معنای سوم و چهارم عقل را پررنگ نکنیم. البته ایمان یا دغدغه‌های وجودی و پرداختن به آن سنخ از نیازهای باطنی و روحی در جای خود همیشه مهم است. هم باید سهم دل را پرداخت و هم سهم عقل را. در بحث نسبت‌سنجی میان عقل و دین و نزاع علم و دین از سویی دیگر، باید همان معنای سوم و چهارم از اقلام دینی را پر رنگ کرد و بر صدر نشانند.

در انتها مایل‌م این نکته را توضیح دهم که در روزگار معاصر، طایفه نواندیشان یا روشن‌فکران دینی کم و بیش بر همین سیاق حرکت کرده و عقلانیت دینی را به همین معنا که گفتم مد نظر قرار داده و دستاوردهای معرفتی جهان جدید را پیش چشم دارند. چنین است که با بازخوانی انتقادی سنت دینی ما که ترکیبی از مؤلفه‌های مختلف در فقه، کلام، عرفان، فلسفه و تفسیر است، به نتیجه می‌رسیم. عقلانیت دینی هم بخشی از این پروژه به معنای بازخوانی انتقادی سنت دینی با مدد گرفتن از فرآورده‌های معرفتی جهان جدید است. اعم از آنچه در علوم انسانی جدید و آنچه در حوزه علوم تجربی انسانی و غیر انسانی رخ داده است. ملاک نه قدمت یک سخن است و نه بدایت و جدید بودن آن. مهم این است که ما آن را موجه و قابل قبول بیان‌گاریم. این که حرفی دویست سال پیش و یا دو روز پیش زده شده فی نفسه اهمیتی ندارد. به تعبیر جان راولز، کار ما برقراری توازن میان شهادهای معرفتی است که در حوزه‌های مختلف معرفت به دست می‌آوریم. البته این کاری است سخت، اما شدنی.

در هر حال دستاوردهای علوم انسانی جدید باید برای ما جدی باشد. اعم از علوم انسانی تجربی و غیرتجربی. بعد با متد «موازنه متأملانه» بکوشیم میان این‌ها تناسبی برقرار کنیم. نه شرقی و غربی بودن و نه جدید و قدیم بودن فی‌نفسه اهمیت ندارد. این موضوع اگر موجه است، باید نظام معرفتی خود را حول آن تنظیم کنیم. اگر داده‌ای وارد نظام معرفتی ما شود ممکن است تحولی در درک ما از اخلاق و یا فقه ایجاد نماید. البته این مناسبت، دوسویه است؛ یعنی تأثیر ارگانیک شاخه‌های مختلف معرفتی روی یکدیگر.

موضع مختار معرفت‌شناسانه‌ای که برای این کند و کاو معرفتی باید مد نظر قرار داد، «مبنای‌گرایی» و «انسجام‌گرایی» معتدل است؛ اعم از نسبت‌سنجی میان عقل و دین و علم و دین و دیگر موضوعات پیش رو. تنها در این صورت به هم‌سویی علم و عقل با دین خواهیم رسید.